

اندیشه و نظر: طریقت نقشبندیه

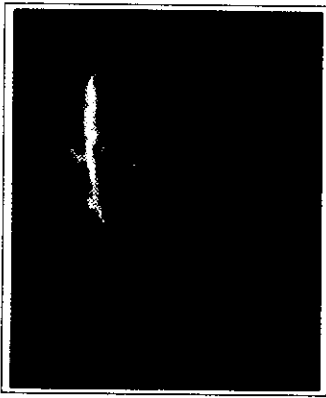
پدیدآورده (ها) : الگار، حامد؛ وفایی، داود
فلسفه و کلام :: اطلاعات حکمت و معرفت :: خرداد 1387، سال سوم - شماره 3
از 65 تا 70

آدرس ثابت : <https://www.noormags.ir/view/fa/articlepage/532879>

دانلود شده توسط : سیدشهاب الدین شریفی
تاریخ دانلود : 03/03/1397

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی (نور) جهت ارائه مجلات عرضه شده در پایگاه، مجوز لازم را از صاحبان مجلات، دریافت نموده است، بر این اساس همه حقوق مادی برآمده از ورود اطلاعات مقالات، مجلات و تألیفات موجود در پایگاه، متعلق به "مرکز نور" می باشد. بنابر این، هرگونه نشر و عرضه مقالات در قالب نوشتار و تصویر به صورت کاغذی و مانند آن، یا به صورت دیجیتالی که حاصل و بر گرفته از این پایگاه باشد، نیازمند کسب مجوز لازم، از صاحبان مجلات و مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی (نور) می باشد و تخلف از آن موجب پیگرد قانونی است. به منظور کسب اطلاعات بیشتر به صفحه [قوانین و مقررات](#) استفاده از پایگاه مجلات تخصصی نور مراجعه فرمائید.





طریقت نقشبندیه

گفتگویی با دکتر حامد الگار

♦ ترجمه داود وفایی

از این که دعوت ما را برای مصاحبه پذیرفتید تشکرمی کنیم. در نظر داریم متن گفتگو با شما را در مجله «تصوف» منتشر کنیم تا بتوانیم از این طریق تجربیات امثال جنابعالی را به جوانان ما منتقل نماییم.

من هم تشکرمی کنم.

استاد! اگر ممکن است در ابتدا از گذشته خودتان بگویید.

سال ۱۹۴۰ در یکی از روستاهای کوچک انگلستان به دنیا آمدم. خانواده ام یک خانواده عادی انگلیسی بود. یعنی در ظاهر مسیحی بودند اما ارتباط چندانی با دین نداشتند. دبیرستان را در لندن تمام کردم و بعد از آن در دانشگاه کمبریج سه سال زبانشناسی فارسی و عربی خواندم. البته طبیعی است که فقط زبان نمی آموختم، با ادبیات اسلامی و مخصوصاً قرآن کریم هم آشنا می شدم. در سال ۱۹۵۹ برای اولین بار به خاورمیانه، یعنی جهان اسلام مسافرت کردم. اول به استانبول آمدم. در حیدرآباد ایستانبول سوار قطار شدم و به ارضروم و از آن جا به تهران. و از تهران هم تا اصفهان رفتم. مسافرتی طولانی و خسته کننده بود و آن را فقط با شور و حال جوانی می شد انجام داد.

در سال ۱۹۶۱ پس از آن که از دانشگاه کمبریج فارغ التحصیل شدم برای تحصیل در مقطع دکتری در دانشگاه تهران ثبت نام کردم. در تهران، آن سال ها، تظاهراتی علیه رژیم شاه صورت گرفت و دانشگاه مدت زیادی تعطیل شد. نتوانستم تحصیلم را آغاز کنم. از فرصت استفاده کردم و تقریباً در همه جای ایران و کشورهای همسایه به سیاحت پرداختم. به افغانستان، پاکستان و هند هم رفتم. تجربه خوبی بود. فکرمی کنم خیلی بهتر از نشستن در کلاس بود. این را هم بگویم که سال دوم تحصیلات عالی ام در کمبریج بود که مهدی و مسلمان شدم. لذا وقتی دوباره به کشورهای اسلامی سفر کردم همه چیزها را با نگاه جدیدی می دیدم. در ایران، ترکیه یا جاهای دیگر سعی کردم در میان قشرهای مختلف امت بهره معنوی ببرم. در سال ۱۹۶۲ از ایران به انگلستان برگشتم. بعد از مدت کمی که در انگلستان

ماندم برای این که زبان ترکی ام را تقویت کنم به استانبول آمدم. یک سال در آن جا ماندم. در استانبول انگلیسی تدریس کردم. بالاخره در سال ۱۹۶۳ به دانشگاه کمبریج برگشتم و شروع به تدوین رساله دکتری خود کردم. موضوع رساله من تاثیر علمای دینی در ایران دوره قاجار تا انقلاب مشروطه بود و بعد از اتمام نیز ابتدا به انگلیسی و بعد، با برخی اضافات به زبان فارسی منتشر شد.

چنانچه می دانید غالباً در باوره ایران و مسایل فرهنگی این کشور کار کرده ام. در سال ۱۹۶۵ به آمریکا رفتم. در آن جا، در دانشگاه کالیفرنیا به عنوان استادیار شروع به کار کردم. دلیل عزیمت به آمریکا این نبود که شیفته این کشور باشم. چون در مراکز درسی انگلستان کادر آموزشی مورد نیاز را نمی یافتیم راه آمریکا را در پیش گرفتیم. اولرکلی پذیرش گرفتیم و شروع به کار کردیم. در اصل هدفم اقامت دائم هم نبود. اما تقدیر این گونه بوده است. ۴۰ سال است که در دانشگاه کالیفرنیا استاد فارسی و پژوهش های اسلامی هستم. با همسرم نیز در همین جا آشنا شدم. او ترک است و در حال حاضر در همین دانشگاه ترکی تدریس می کند. همسرم از ازدواج اولش دو فرزند پسر دارد. ما نیز پسری به نام سلیم داریم که در نیویورک روزنامه نگاری می کند.

استاد عذر می خواهم! نام خانوادگی شما معنای خاصی دارد؟

بله، من مسلمان که شدم اسم کوچکم را تغییر دادم. راستش وقتی تحقیق کردم و دانستم که معنای نام خانوادگی ام در زبان انگلیسی «قهرمان» است دلیلی برای عوض کردنش نیافتم.

در کل چه چیز باعث شد شما به تحقیق درباره تصوف و مخصوصاً نقشبندیه بپردازید؟

یکی از دلایل اصلی موضوع این بود که نمی خواستم چشم اندازهای علمی و معنوی من محدود به ایران باقی بماند. نقشبندیه طریقتی است که در تمام عالم اسلام گسترده است و نه تنها در تاریخ که امروز نیز در عرصه های معنوی، فرهنگی و سیاسی نقش مهمی ایفا می کند. به

نظرم یکی از ویژگی های نقشبندیه این است که بین طریقت و شریعت به موازنه کاملی معتقد است. این البته در تمام طریقت ها وجود دارد اما نقشبندیه در این موضوع موفق تر بوده است. دیگر این که من در دوران جوانی سفر کردن را خیلی دوست داشتم. تحقیق و مطالعه درباره نقشبندیه بهانه خوبی برای مسافرت بود. لطف خدا نصیبم شد و از بوسنی تا مالزی به سرتاسر جهان اسلام مسافرت کرده.

رساله دکتری تان ارتباطی با نقشبندیه نداشت؛ درست است؟

بله، همین طور است.

یعنی در آن دوره روی این موضوع حساس نبودید؟

همین جور است؛ این حساسیت بعدها شروع شد. این را هم اضافه کنم که در حال حاضر ارتباط معنوی و علمی خود را با ایران و تشیع قطع کرده ام. در این زمینه ها نیز کارهایی انجام می دهم و انشاءالله ادامه خواهد داشت.

به نظر شما، صوفیان در طول تاریخ چه چیزهایی را با فرهنگ اسلام ترکیب کرده اند و برای انسان امروز چه چیزی دارند؟

از همه چیز مهمتر این است که تصوف عملی ترین راه وفادار ماندن به سنت پیامبر (ص) است. بسیاری از مسلمانان با بیوستن به طریقتی اصیل، وفاداری به سنت رسول الله را به عرصه عمل می آورند. به این ترتیب صوفی ها از زمان پیامبر تا کنون نوعی تداوم و استمرار را ایجاد کرده اند.

استاد! در کتاب های فقهی و کلامی غالباً با اصطلاحاتی چون قاعده، قانون، حکم و فتوا مواجهیم اما در آثار عرفانی معمولاً سخن از دوست داشتن و محبت و عشق به میان می آید. شاید مهمترین خدمت عرفان و تصوف به جامعه اسلامی، تزریق همین معنویت و محبت باشد.

قطعاً همین طور است. اما باید توجه داشت که این محبت، صرفاً در لغت و بیان نیست. صوفیان، به ویژه نقشبندیان با برخورداری از همین محبت دست به جهاد هم زده اند. این وضع در حال حاضر در قفقاز و چین ادامه دارد. اصولاً موضوعی

در اسلام نیست که صوفیان خدمتی به آن نکرده باشند. این طور نیست که صوفیان و عرفای بزرگ، مثلا ابن عربی، امام ربانی، و یا عبدالقادر گیلانی، در زندگی و آثار خود فقط به جنبه ای از جوانب اسلام پرداخته باشند. آن ها به اسلام به عنوان نظامی یکپارچه پرداخته اند. امروز صوفیان قادرند با زبان خود مسلمانان را دوباره با اسلام آشنا کنند، اما در استفاده از واژه صوفی باید دقت داشت. زیرا کسانی هستند که خود را صوفی و عارف می خوانند در صورتی که در حقیقت چنین نیستند. منظور این است که معنویت به تصوف محدود نمی شود. انسان های بزرگی هستند که صوفی نیستند. صریح بگویم؛ ببینید من در ایران، همان روزهای اول پس از پیروزی انقلاب، با امام خمینی دیدار کردم. او را نباید صرفاً سیاستمداری بزرگ دانست؛ دراصل او هم عارف بزرگی بود. بیرون از ایران و دایره تشیع او را خوب نمی شناسند. در صورتی که وقتی کسی با او مواجه می شد احساس آرامش می کرد. درست مانند یک مرشد، مانند یک شیخ... البته شیخوخیت (به معنای تصوفی آن) در شیعه وجود ندارد و معنویت به نحو دیگری انتقال می یابد. من با شیوخ زیادی آشنا شدم و از سخنانشان استفاده کردم اما کسی را مانند امام خمینی نیافتم. او کسی بود که تمام ابعاد اسلام را در خود جمع داشت؛ معنویت، سیاست، معارف فقهی، در یک کلام او عارف بود.

کمی درباره کتاب ها و مقاله های تان توضیح دهید.

رساله دکتری ام که درباره اش توضیح دادم؛ به شکل کتاب منتشر شد. کتاب دیگری از من به زبان انگلیسی چاپ شد به نام « مدرنیسم در ایران سده نوزدهم میلادی ». مقالات متعددی نوشته و به چاپ رساندم. مطالبی را هم ترجمه کرده ام. مرصاد العباد نجم الدین دایه رازی از شیوخ کبرویه را از فارسی به انگلیسی ترجمه کرده ام. از بدیع الزمان سعید نورسی و امام خمینی هم چند ترجمه دارم. مقالاتم غالباً درباره نقشبندیه بوده است. برخی از آن ها درباره تاریخ عمومی این طریقت و برخی دیگر درباره تعدادی از شخصیت هایی مانند عبدالله ندایی کاشغری و شیخ زین الله رسول اف قازانی است. جز این ها، برای دایره المعارف ایرانیکا که در آمریکا منتشر می شود و دایره المعارف اسلام که از سوی سازمان دیانت در ترکیه منتشر می شود، صدها مدخل دایره المعارفی نوشته ام.

برخی از مقالات شما را در دایره المعارف های فارسی و اردو هم دیده ایم.

از این موضوع اطلاع نداشتم. دوستان عزیزمان بدون اجازه، چنین کارهایی می کنند.

درباران قانون کپی رایت اجرا نمی شود. هر کس هر چه را می خواهد منتشر می کند.

بله؛ حتی برخی معتقدند قانون کپی رایت با

حقوق اسلامی ناسازگار است.

در حال حاضر روی چه مسایلی کاری کنید؟

تلاش می کنم مقاله بلندی درباره تاریخ اسلام در سبیری را به اتمام برسانم. دلیل این که چنین موضوعی را انتخاب کرده ام وجود روایتی است که می گوید حضرت بهاء الدین نقشبند برای گسترش اسلام در منطقه سبیری، ۳۶۴ نماینده به آن جا فرستاد. البته ممکن است در بیان این روایت اغراق صورت گرفته باشد ولی قطعاً بخشی از آن حقیقت تاریخی است. من به این نتیجه رسیده ام که در آن منطقه یسویان و کبرویان اسلام را تبلیغ می کرده اند نه نقشبندیان.

طبق روایت دیگری، در سال ۱۶۰۰ میلادی مردم درخواست می کنند تعدادی روحانی از بخارا به سبیری بروند. حکمران آن جا نیز تعدادی عالم نقشبندی را به سبیری اعزام می کند. یعنی این موضوع ظاهراً در زمان حضرت بهاء الدین نقشبند اتفاق نمی افتد و گویا ۱۵۰ تا ۲۰۰ سال پس از او بوده است.

من هم تقریباً به همین نتیجه رسیده ام. البته این درست است که از حکمران بخارا چنین درخواستی می شود اما طبق تحقیقاتی که من به عمل آورده ام علمایی که به آن منطقه اعزام شدند پسوی بوده اند نه نقشبندی. آخر اسامی آن ها « عطا » دارد. همان طور که می دانید حکومت سبیری در سال ۱۵۸۵ میلادی به تاریخ می پیوندد. منطقه به اشغال روس ها درمی آید و اسلام به رغم فشار روس ها بر مردم برای مسیحی شدن، به حیات خود ادامه می دهد.

من مقاله ای هم درباره نقشبندیه در منطقه تالش ایران که در استان گیلان واقع است نوشته ام. منطقه جالب توجهی است. مردم اکثراً شافعی مذهب هستند. اطراف البته شیعه اند اما به هر حال مردم آن منطقه شافعی مانده اند و از این نظر زیر تاثیر کردها هستند. بازرگانان و کارگران گروه گروه از آذربایجان می آیند و زبان ترکی به تدریج گسترش می یابد و پیروان مذهب شیعه نیز در حال افزایش است. با این حال گرایش به نقشبندیه هنوز وجود دارد. خانقاه هایشان را دیدم. مقاله ام آن چنان مفصل نیست اما فکرمی کنم جالب توجه است. در شماره آینده مجله Journal of the History of Sufism که از سوی Thierry Zarcone در پاریس چاپ می شود، منتشر خواهد شد. بعد از پایان این مقاله درصدد انجام یک کار مقایسه ای هستم. می خواهم موضوع نقشبندیه در مالزی و بوسنی را مقایسه کنم.

چرا بوسنی و مالزی؟

این دو کشور مناطقی بسیار دوزا هم هستند و مردمانشان فرهنگ اسلامی خاص خود را دارند. بوسنی با این که بخشی از سرزمین عثمانی بوده است، از سنت های ویژه ای برخوردار است. من سال هایی که مطالعات نقشبندیه را تازه آغاز کرده بودم دو سه مرتبه به بوسنی رفتم. حتی در بوسنی

مقاله ای از من درباره نقشبندیه منتشر شد. برایم سفر جالبی بود. بعد از آن بود که فاجعه مشهور در بوسنی رخ داد. سال ۱۹۹۶ که دوباره به بوسنی رفتم برایم درس آموز بود. برخی از دوستان قدیمی ام را یافتم؛ برخی نیز شهید شده بودند. دوباره به همان خانقاه ها سرزدم. مثلاً به خانقاه اوکلاواک رفتم که از نظر قدمت دومین خانقاه نقشبندیه در بوسنی است. کروات ها بنای آن را در اثنای جنگ با خاک یکسان کرده بودند؛ به این هم اکتفا ننموده، استخوان های شبخی را که موسس این خانقاه بود از زیر خاک در آورده و سوزانده بودند. سنگ مزار او را شکسته بودند. اما به هر حال مردم منطقه، تلاش کرده اند آن جا را دوباره بسازند. سال ۱۹۹۹ کار بازسازی بحمدالله بسیار پیشرفت کرده و خانقاه دوباره بنا شده بود.

دلیل شدت کینه و تنفر کروات ها چیست؟ نکند نقشبندیه را عامل گسترش اسلام در بوسنی می دانند؟

سوال جالبی است. بوسنی شرقی منطقه ای کاملاً مسلمان بود و صرب ها یک مسجد و یک سنگ قبر سالم در آن باقی نگذاشتند. مسلمانان را طرفدار خشونت اعلام می کنند اما چه خوب بود اگر مسیحیان کمی به اعمال هم کیشان خود توجه می کردند.

بله، من در بوسنی به خانقاه های دیگر هم رفتم. برایم جالب بود که صوفیان در اثنای جنگ گروهی تشکیل داده بودند و یکی از شیوخ نقشبندیه به نام بهاء الدین حاجی میلچ نیز فرماندهی این گروه را به عهده گرفته و عملاً وارد جنگ شده بود. در بوسنی چند خانقاه جدید هم ساخته شده و شرکت کنندگان در مراسمشان هم بیشتر جوان هستند. این اتفاق مسرور کننده ای است البته. باز، مطلب جالب توجه دیگر این است که در جهان، تنها دولتی که به بوسنی کمک کرد، ایران بود. در نتیجه بوسنیایی ها به ایرانیان علاقمندند. ایرانی ها با خانقاه ها هم آمد و شد دارند.

گویا ترکیه نیز به طرق غیر رسمی کمک هایی کرد...

ممکن است؛ بسیاری از کمک ها به همین شکل بوده است.

در خانقاهی در بوسنی دیدم که مردم بومی که سنی مذهبند با ایرانیان انقلابی که شیعه هستند دوره نشسته اند. این رخداد مبارکی است. من در سفرهایی که پس از جنگ به بوسنی داشتم، از کتابخانه ها منابع زیادی مانند دیوان ها و الهیه ها را جمع آوری کردم.

اما در خصوص مالزی باید بگویم که پیروان نقشبندیه در آن جا نیز برخی سنت های خاص خودشان را گسترش داده اند. آن ها در بین خود نوعی خلوت دارند که «سلوک» نامیده می شود. این کارسالی چند بار اتفاق می افتد. این مساله در گذشته

دیگرازدانشجویانم هم تاثیراین عربی بر مشایخ کبرویه را بررسی می کند.

درباره ترکیه رساله ای نوشته نشده است؟
نه.

درباره نقشبندیه چطور؟

نخیر. تعجب آوراست که تا امروز هیچکدام از دانشجویانم چنین موضوعی را انتخاب نکرده اند. یکی از دانشجویانم درباره عبدالغنی نابلسی تحقیقاتی کرد؛ که البته نابلسی در کنار نقشبندیه به چند طریقت دیگر هم وابستگی داشته است. همین طور یکی از دانشجویان مالزیایی من، چند سال پیش به موضوع وحدت وجود در ادبیات فارسی، ترکی، عربی، و مالایی پرداخت. یکی از دانشجویان آمریکایی ام نیز در حال تهیه رساله اش درباره تذکره الاولیاء به عنوان یک اثر ادبی است. در حال حاضر او مستعدترین دانشجوی من است و در تاجیکستان بسر می برد. به او تاکید خواهم کرد که ترکی یاد بگیرد.

مطالعات مربوط به تصوف در ترکیه را چگونه می بینید؟

به نظرم مثبت است. رساله های متعدد منتشر می شود. باید هم این طور باشد. شما منابع فراوانی در اختیار دارید. تأثیر عمیق تصوف بر فرهنگ اسلامی ترکیه به وضوح قابل مشاهده است.

مصاحبه ای با یکی از اساتید در روزنامه ای منتشر شد. او که قبلاً آه ایست بوده است در این مصاحبه می گوید: من در نتیجه مطالعاتم پی بردم که دولت عثمانی نه دولتی مبتنی بر شریعت که دولتی مبتنی بر طریقت بوده است.

نظر جالب توجهی است.

به نظر شما تصوف در کدامیک از مناطق جهان زنده و بانشاط به حیات خود ادامه می دهد؟

به نظر من این موضوع در اصل به کشوریان منطقه خاصی مربوط نمی شود. مربوط به محیط است. بنده برای نمونه در ترکیه چند بار با مرحوم محمود سامی افندی و همین طور محمد زاهد افندی دیدار کردم و از مصاحبتشان بهره بردم. به نظر شما این دو شخصیت بزرگ را چه درصدی از ترکیه را نمایندگی می کنند؟

استاد! آیا تاکنون این دو بزرگوار را در عالم رویا دیده اید؟

نه ندیده ام. من اولین بار نام مرحوم سامی افندی را از مرحوم فیض الله حاجی بایریچ از علمای بوسنی شنیدم؛ قبل از آن که مطالعاتم در ترکیه را شروع کنم. خواب و رویایی هم در کار نبود. بنده به اهل تصوف بسیار علاقمندم اما به هیچ طریقتی هم وابستگی ندارم؛ هیچ وقت نداشته ام. شاید با طبیعت سازگار نیست.

از دیدار با صوفیان مشهوری که در سفرهایتان با آن ها آشنا شده اید، خاطراتی هم دارید؟

شیخی آمریکایی هست از طریقت شاذلی به

از طریقت های شیعی سخن گفت؛ چیزی که علما و روحانیون اقبال کمتری به آن نشان می دهند. به نظر من حق هم دارند. برای مثال شما نعمت الهیه را در نظر بگیرید. این طریقت احتمالاً در ابتدا سنی بود. بعد شیعه شدند و مهمترین که در سده بیستم کاملاً منحرف شدند. شیخ این طریقت، دکتر جواد نوربخش به رژیم شاه خیلی نزدیک بود.

اما کتاب های جالبی مانند آثار شاه نعمت الله ولی را منتشر کرد...

بله؛ اما منتشر کردن کتاب مسئله ای است و شیخ بودن مسئله ای دیگر. تلویزیون الجزیره درباره تصوف در جهان اسلام برنامه ای تهیه و پخش کرد. توصیه می کنم آن را ببینید. در تمام کشورهای اسلامی از جمله ترکیه به تحقیق پرداخته اند. در لندن با نوربخش گفتگو کرده اند. او می گوید: «تصوف ارتباطی به اسلام ندارد. مگر اسلام چیست؟ ساخته دست عرب های کثیف است.» و این ها را در حالی می گوید که سگی را دارد نوازش می کند.

نظر شما درباره لزوم تأسیس انجمنی برای تحقیق آکادمیک در خصوص نقشبندیه چیست؟

به نظر من فکر خوبی است. در آمریکا یکی از شخصیت های پاکستانی اقدام به چنین کاری نمود و جمعیتی تحت عنوان Naqshbandi Foundation for Islamic Education را تأسیس کرد. البته فعالیت آکادمیکی مانند برگزاری کنفرانس یا انتشار نشریه ندارند. من طرح برگزاری یک کنفرانس بین المللی درباره «تاریخ نقشبندیه» را در ذهن دارم.

دراهور مرکزی به نام «حوزه نقشبندیه» تأسیس شده است. می خواهند نسخ خطی و آثار کیمیا ب مربوط به این طریقت را جمع آوری و مهمترین آن ها را منتشر کنند. موفقیت و تداوم کارهایشان در آینده مشخص خواهد شد.

مهم تأسیس مراکز نیست، بلکه تداوم کارهاست.

نام برخی از رساله هایی را که در دانشگاه کالیفرنیا با راهنمایی شما به انجام رسیده است، ذکر فرمایید.

یکی از دانشجویان ایرانی با راهنمایی من در حال تهیه رساله ای درباره جایگاه حدیث کنز مخفی در آثار عرفانی به زبان فارسی است. باز یک دانشجوی دیگر ایرانی ام در حال بررسی آثار فیض کاشانی است. مهمترین اثر او خلاصه احیاء علوم دین امام غزالی است. او در این اثر به جای احادیث مورد قبول اهل سنت، احادیث شیعه را قرارداده و با کوتاه کردن برخی موضوعات، در واقع کتاب جدیدی نوشته است. همین طور برخی از آثار این عربی را شرح کرده است. این را هم باید اضافه کرد که ابن عربی شخصیتی است که در جهان تشیع تاثیر فراوانی داشته است. امام خمینی هم تعلیقاتی بر فصوص الحکم ابن عربی دارد. یکی

بین پیروان نقشبندیه وجود نداشته است. گذشتگان به چیزی تحت عنوان «خلوت در انجمن» قائل بوده اند. نوع خلوت در میان مسلمانان مالزی و اندونزی مشترک است.

پیروان نقشبندیه در بوسنی در ظاهر مجددی هستند اما از امام ربانی اطلاعی ندارند و با کتاب «مکتوبات» او آشنا نیستند. نقشبندی های مالزی، خالدی هستند اما آن ها هم خبر ندارند که مولانا خالد بغدادی که بوده و چه کرده است؛ فقط نام او را می دانند. در نظر دارم چنین کاری تطبیقی را به انجام برسانم.

مسافرت های آکادمیک شما به کدام کشورها بوده است؟

همین مسافرت هایی که از بوسنی تا مالزی تمام کشورهای اسلامی را در بر می گیرد.

به ازبکستان هم مسافرت داشته اید؟

قرار بود بروم. ویزا و بلیطم را هم تهیه کرده بودم. سال ۱۹۸۴ بود. منزلتان در آمریکا دچار آتش سوزی شد. مجبور شدم از سفر صرف نظر کنم. در آن ایام لندن بودم؛ مجبور شدم به آمریکا بروم.

یک آتش سوزی اتفاقی بود؟

ظاهراً اتفاقی بود. مستاجرانی داشتیم که تا من خودم را برسانم آن ها گریخته بودند.
در آتش سوزی به کتابخانه شما هم خسارتی وارد شد؟

بله متأسفانه. ساختمان خانه چندان هنری نبود. بنای جدیدی که ساختیم زیباتر و شکیل تر شد. اما جنبه ناراحت کننده موضوع از بین رفتن کتاب ها، میکروفیلم ها و یادداشت هایم بود که کاملاً سوختند. کتاب های چاپی را می توان دوباره تهیه کرد اما میکروفیلم هایی که از کشورهایمانند ترکیه، افغانستان و پاکستان تهیه کرده بودم متأسفانه تماماً سوخت و تهیه دوباره آن ها کار آسانی نیست. دو سال در کتابخانه سلیمانیه کار کرده بودم. یادداشت های آن جا از بین رفت. مطالبی که از دیدار با امام خمینی به صورت دستنویس داشتم نیز سوخت و از بین رفت. با برخی ایرانیان هم دیدارهایی داشتم که بعدها شهید شدند. دستنویس های مربوط به این دیدارها هم از بین رفت. خسارت بزرگی بود.

استاد شما اطلاعات فراوان و قابل توجهی درباره ایران دارید. ایرانی ها برای تصوف از تعبیر «عرفان» استفاده می کنند. به نظر شما دلیل آن چیست؟ لطفاً برای ما بگویید که نگاه ایرانی ها به تصوف چگونه است و تصوف سنی را چگونه ارزیابی می کنند؟

عرفان و تصوف از نظر ماهیت فرق چندانی ندارند. در دانشی که عرفان خوانده می شود به سخنان امامان اهل بیت (ع) بیشتر اهمیت داده می شود. موضوع شیخ و مرید و این قبیل مسایل در عرفان کمتر مشاهده می شود. نهاد خاتقاه نیز در عرفان وجود ندارد. اما در عین حال می توان

نام شیخ نوح کلر. من اساساً به کسی که در آمریکا ادعای شیخی داشته باشد به دیده تردید نگاه می‌کنم اما با او که آشنا شدم نظرم کاملاً تغییر کرد. او را به واقع صاحب علم و تقوا یافتم. موضوعی که موجب آشنایی من و او شد بسیار تاسف‌انگیز بود. برادرزاده ام سمیر به تازگی مسلمان شده بود. در میان نزدیکانمان او تنها کسی بود که مسلمان شد. سه سال پیش به عمان رفت تا ماه رمضان را در خانقاه شیخ نوح سپری کند. هوا بسیار سرد بوده است و بخاری را تا صبح روشن می‌گذارند. او به همراه همسر و دو فرزند کوچکش پراثر مسمومیت و گازگرفتگی جان خود را از دست می‌دهند.

خداوند رحمتشان کند.

متوجه تاثیر مثبت و فراوان شیخ نوح شدم. ما در دانشگاه انجمن اسلامی دانشجویی داریم. این انجمن تا یکی دو سال پیش در اختیار وهابی‌ها بود اما حالا هر هفته یکی از شاگردان شیخ نوح در آن جا خطبه می‌خواند و فعالیت انجمن خیلی بهتر شده است.

برخی از محافل در ترکیه نسبت به بکتاشیه و مولویه نگاه مثبتی دارند اما در برابر نقشبندیه موضع‌گیری می‌کنند. به نظر شما دلیل این امر چیست؟

شما دلیل آن را بهتر از من می‌دانید. اهل البیت ادبی بما فی البیت (صاحب خانه آن چه را که در خانه می‌گذرد بهتر می‌داند). داخل پراتر بگویم چون نقشبندی‌ها را مرتجع می‌دانند. دلیلش این است. این درحالی است که مولویه شکلی فولکلوریک به خود گرفته است. ممکن است بین آن‌ها مولویان واقعی هم باشد اما منظره بیرونی آنان فولکلوریک است. برخی مولویان گاه به آمریکا می‌آیند تا مراسم و آئینشان را برگزار کنند. به دانشگاه ما هم آمدند. مسئول این کار در دانشگاه از من خواست قبل از مراسم پیرامون مولویه سخنرانی کنم. من برای آشنا شدن با دراویش مولوی نزدشان رفتم. قبله را به آن‌ها نشان دادم و گفتم اگر مایل باشید نماز بخوانیم. درباره محل اقامه نماز جمعه برایشان توضیح دادم. اما آن‌ها گفتند «نه بابا، مهم نیست.» یکی از آن‌ها در حال سیگار کشیدن و مطالعه روزنامه حریت بود. دیگری که گویا از نوادگان مولانا بود جلو آمد و سخنان یاهو و بی‌سر و ته ای بیان کرد. مثلاً از تصوف می‌گفت که چنین و چنان است و ما از مسلمانان متعصب محسوب نمی‌شویم.

بکتاشیه را هم طوری ارج می‌نهند که نماینده روح ترکی است. درحالی که این طریقت حداقل به اندازه روح ترکی، نشان از روح ایرانی هم دارد. در اصل بیان مطالبی مانند روح ترکی یا روح ایرانی خطاست. به هر حال نقشبندیه در جهان اسلام طریقت فراگیری است. پیروان نقشبندیه ارتباطات بین‌المللی هم دارند. شاید این هم یکی از دلایلی است که آن‌ها را خطرناک می‌دانند.

گفته می‌شود پس از یازده سپتامبر، در غرب پیشداوری‌های غلط در خصوص اسلام افزایش یافت. در این باره نظرتان چیست؟

اصولاً من معتقد به افزایش پیشداوری‌ها نیستم. چنین پیشداوری‌هایی در گذشته هم وجود داشت. می‌توان گفت بروز آن بیشتر شده است. دو سه روز پیش کتابی درباره اسلام و اروپای قرون وسطی به دستم رسید. در این کتاب، مطالبی به نقل از کتاب دیگری مملو از ناسازناست به پیمایان شده است. همان چیزهایی که امروز در آمریکا از کشیشان جاهل می‌شنویم. منظورم این است که از قرون وسطی تا کنون نوعی دیدگاه ثابت وجود داشته و دارد؛ دیدگاهی خطا، بی‌اساس و باطل که در ذهن غربی‌ها وجود دارد. این است که گمان نمی‌کنم چنین پیش‌داوری‌هایی پس از یازده سپتامبر افزایش یافته باشد. البته من به عنوان مسلمانی که در آمریکا زندگی می‌کنم متوجه تفاوت‌ها هستم.

نقشبندیه طریقتی است که در تمام عالم اسلام گسترده است و نه تنها در تاریخ که امروز نیز در عرصه‌های معنوی، فرهنگی و سیاسی نقش مهمی ایفا می‌کند

موضوعی را درباره شما تعریف می‌کنند که شبیه لطیفه است. می‌گویند شما در خیابان به یک تاکسی اشاره می‌کنید که بایستد. راننده که از سبک‌های هندی بوده است به شما می‌گوید «نگران نباشید، از من به شما ضرری نمی‌رسد؛ سوار شوید، من مسلمان نیستم»

بله؛ می‌دانید که سبک‌ها هم عمامه بر سر می‌گذارند. به همین دلیل چنان حرفی به من زد. گفت: اصلاً نترسید، من مسلمان نیستم. من هم در پاسخ به او گفتم: «شما هم اصلاً نگران نباشید، من مسلمانم.» چون چند آمریکایی نادان چند تن از سبک‌ها را به گمان این که مسلمان هستند کشته بودند.

به نظرمی رسد پس از یازده سپتامبر، در آمریکا علاقه و توجه به اهل تصوف نسبت به وهابیان بیشتر شده است. شما چه فکری می‌کنید؟

بله، اما تصوف مورد نظر آن‌ها تصوف واقعی و درستی نیست. تصوف ساختگی است. به نظر نمایندگان این تصوف ساختگی اولین کاری که یک مسلمان باید انجام دهد سجده در مقابل آمریکاست. به کسانی هم که چنین نیندیشند بلافاصله انگ وهابی می‌زنند.

همچنین در ماه‌های اخیر مساله امام جماعت زن، در آمریکا موضوع روز شده است. اطلاع دارید که خانمی در یکی از مساجد نیویورک به عنوان امام جماعت، نماز جمعه اقامه کرد. او گفت: «این چیزی است که من با اجتهاد به آن رسیده‌ام و

در اصل معتقدم برخی مطالب قرآن اشتباه است. البته قرآن موجب آزاد اندیشی من می‌شود.» عده‌ای از مسلمانان با نظرات او مخالفت کردند و او نیز در پاسخ گفت: «ببینید این مرتجعان نادان چگونه با من مخالفت می‌کنند.» واقعیت این است که او در پی ایجاد هیاهو بود. در صفوف نماز جمعه ایشان، زن و مرد کنار هم ایستاده بودند؛ دوش به دوش هم در یک صف؛ و نمازشان را اینطور خوانده‌اند. شکی نیست که چنین اعمالی در بین مسلمانان گسترش نمی‌یابد اما به هر حال نوعی اسلام انحرافی را مطرح می‌کند.

درباره وهابیت باید بگویم که من کتاب کوچکی در نقد آن‌ها نوشته‌ام. فراموش نکنید وهابیت، آن طور که دشمنان اسلام ادعا می‌کنند در آمریکا و غرب رواج ندارد. غرب و آمریکا همیشه مسلمانان را به دو گروه خوب و بد تقسیم می‌کنند؛ امروز وهابی‌ها مسلمان بد و محافظه کاران مسلمان خوب قلمداد می‌شوند. مثلاً در زمان پیروزی انقلاب ایران، شیعه‌ها بدترین مسلمان بودند و امروز وهابیان این طورند.

برای معرفی بیشتر مجله تصوف چه پیشنهادهایی دارید؟

درباره معرفی و استفاده از مجله خوبتان دو توصیه دارم. اول این که مجله را رایگان توزیع نکنید و آبونمان داشته باشید. من خودم حاضریم مشترک شوم. مجله برای این که بتواند وارد کتابخانه دانشگاه‌ها شود حتماً باید قیمت داشته باشد. چون در غیر این صورت آن را جدی نمی‌گیرند. اصل مساله این است که بیشتر پژوهشگران عرصه تصوف ترکی نمی‌دانند. همان طوری که می‌دانید در محافل دانشگاهی عربی و فارسی متداول است و به ترکی اهمیت چندانی نمی‌دهند. خوب است مقالات مهم مجله را به انگلیسی ترجمه کنید.

چنین قصدی داریم.

مجله را به فارسی و عربی هم می‌توانید منتشر کنید. ترکی، متأسفانه در نتیجه انقلاب زبان در ترکیه، از فهرست زبان‌های اسلامی که یادگیری آن‌ها شرط بود، خارج شد.

درباره «Non-Muslim Naqshbandis» در آمریکا، نظرتان چیست؟

آن‌ها چه کسانی هستند؟ من اطلاعی ندارم. توماس دانهارت کتابی به نام «Change and Continuity in Indian Sufism» نوشت. منظورم مشابه مطالب مطرح شده در آن کتاب در آمریکا بود.

خیلی عجیب است. نقشبندیه بدون اسلام، امکان ندارد. در «مکتوبات» نامه‌ای هست که امام ربانی به یک هندو نوشته است. هندو علاقمند به پیروی از امام ربانی بوده است اما امام صراحتاً به او می‌نویسد که تا مسلمان نشود، این کار عملی

نخواهد بود.

تاکید دنیای مدرن کنونی بر این عربی را چگونه ارزیابی می کنید؟

ابن عربی هم مانند مولانا در سال های اخیر در فهرست عرفای مظلوم قرار گرفت. عده ای تبلیغ می کنند که مولویه ارتباطی با اسلام ندارد؛ همین ستم را بر این عربی هم روا می دارند. این کار البته در سطحی از نخبگان صورت می گیرد. برای نمونه برخی مقالات مجله Ibn Arabi Society از هرگونه ارزشی بی بهره است. نویسندگان این مقالات نه عربی می دانند و نه اطلاع درستی از اسلام دارند. این کارها نوعی سوء استفاده است. با آثار این عربی که از آن چیزی فهمیده اند، سعی می کنند فلسفه ای متناسب با افکار خودشان به وجود بیاورند. امپریالیسم غرب قرن هاست که کشورهای اسلامی را به لحاظ مادی استثمار کرده است و اینک از نظر معنوی در حال بهره کشی از آن هاست.

به نظر شما غربی ها هستند که سوء استفاده می کنند؟

بله. غربی ها هستند. مسلمانان هم در این جریان به عنوان وسیله مورد استفاده قرار می گیرند. بنید برای مثال اگر میزان مخالفت ابن عربی با مسیحیان را نقل کنیم و بگوییم که او وقتی به قونیه آمد و صدای ناقوس کلیساها را شنید تا چه حد ناراحت شد، باور نخواهند کرد. زیرا او شعر معروفی دارد که در آن می گوید مذهب من، مذهب عشق و محبت است. حقیقت این است که شعر مذکور را غلط و طبق میل خود تفسیر می کنند.

عرفان در مسلمان شدن غربی ها چه نقشی دارد؟

تا حدی نقش دارد.

آیا می توانید چند مثال مشخص بیان کنید؟ به نظر شما عرفان چگونه در این موضوع تأثیر می گذارد؟

مرحوم برادرزاده ام که او را از نزدیک می شناختم مثال خوبی برای این قضیه است. او بعد از مسلمان شدن در پی جمعیتی بود که به آن ها پیبوند. زیرا کسی که مسلمان می شود در ابتدا کاملا احساس تنهایی می کند. برخی از این قبیل افراد وارد جمعیت های مشکوکی می شوند. اما اگر شیخ واقعا مرشد کاملی باشد پیوند اخوت خوبی ایجاد می شود. دیگر این که عرفان و تصوف در امر قبول اسلام از سوی دیگران، موجبات آشنایی شخص با همه ابعاد اسلام را فراهم می کنند. شیخ از این نظر نقش مهمی دارد. اجازه دهید این مطلب را هم بگویم. به نظر من شاذلی ها در بین صوفیان، بیشترین شباهت را به نقشبندی دارند. هر دو طریقت به علم و مسایل دینی اهمیت می دهند. البته در اذکار تفاوت هایی میان آن ها وجود دارد. مثلا شاذلی ها قائل به سماع هستند و مراسم

ذکرشان به شکل دیگری اجرا می شود. احتمالا به دلیل شباهتشان است که هر جا نقشبندی ها باشند شاذلی ها نیستند. چرا که نیازی به بودن آن ها باقی نمی ماند. یا مثلا در حلب یکی دو شیخ را می شناسم که سلسله نسبشان ترکیبی از شاذلی و نقشبندی است.

خب، آیا در حرکت مسلمان شدن در میان غربی ها نقش شاذلی ها مهم تر است؟

خیر، من آن مثال را ذکر کردم چون از نزدیک با آن آشنایی داشتم. این طور نیست که طریقت ها در مسلمان شدن غربی ها نقش اول را داشته باشند. در آمریکا، نقش اشخاص در این موضوع گسترده نیست. مثلا اگر کسی کتابی عرفانی مطالعه کند، تمایلش به اسلام بیشتر می شود؛ تعداد کسانی که پس از آشنایی با کسی مسلمان می شوند کم است. دوستی به نام یوسف صالح از اهالی کوزوو داریم که شما هم او را می شناسید. او در حال حاضر در آمریکا در مقطع دکتری تحصیل می کند. خانمی از هم دوره ای های یوسف به او می گوید: «من تصمیم گرفته ام مسلمان شوم اما از تنها ماندن می ترسم. دوست دارم گروهی از صوفیان مسلمان را به من معرفی کنی تا با آن ها آشنا شده و مسلمان شوم.» احتمالا کسانی که با مطالعه آثار عرفانی اسلام را قبول می کنند، طور دیگر و در واقع مثبت تر به اسلام نگاه می کنند. شما فکرمی کنید در غرب، کسانی که می خواهند مسلمان شوند ابتدا نظریات صوفیانه را می آموزند و بعد با جماعت صوفیان حشر و نشر می یابند یا در ابتدا با جماعت آشنا می شوند و آن گاه به تئوری های عرفانی می رسند؟

نمی توان چنین حکم کلی ای صادر کرد. عده ای هستند که آثار عرفانی را مطالعه می کنند و در فکر مسلمان شدن هستند. برادر بزرگتر من ساکن یکی از روستاهای کوچک انگلستان است. یک بار پس از دیدن او، در حالی که عرقچین بر سر داشتم سوار قطار شدم. یکی از شهروندان میانسال انگلیسی کنارم نشست، به عرقچینم نگاهی کرد و پرسید: «این عرقچین یهودی هاست؟» من هم پاسخ دادم: «پناه بر خدا؛ عرقچین مسلمان هاست.» او ادامه داد: «من علاقمندم صوفی مسلمان شوم. راهش چیست؟» گفتم: «اول باید کلمه صوفی را از ذهنتان خارج کنید. چرا که اصل قضیه قرآن کریم و حضرت پیامبر است. اگر به این ها ایمان بیاورید مسلمان می شوید؛ نباید پیش شرط تعیین کنید. پس از ایمان خالصانه به این ها که گفتم، می توانید در پی شیخ یا طریقتی مشخص برآیید.» مایلم نکته دیگری را هم اضافه کنم. در آمریکا حرکتی به نام اسلام سیاهپوستان هست. من معتقدم حرکت دیگری هم هست به نام اسلام سفیدپوستان. هم در انگلستان و هم در آمریکا سفیدپوستان مسلمان می شوند و در عین حال از فرهنگ خودشان محافظت می کنند.

برای نمونه اسلام گنون، فریتیهوف شوان و مارتین لینگز اسلام خاص خودشان است.

من مدتی در مسجد پکان لندن بودم. در آن جا با تعدادی از کسانی که مسلمان شده بودند آشنا شدم. من معتقدم اگر موازنه بین شریعت و طریقت رعایت نشود اوضاع خطرناک می شود. برخی از آن ها می گفتند صوفی هستند اما سوره فاتحه را نمی دانستند. ادعای مسلمان بودن داشتند اما از اسلام هیچ چیز نمی دانستند. موازنه و تعادل را باید رعایت کرد؛ ابتدا اسلام، بعد، عرفان و تصوف. شما فعالیت طریقت های صوفیانه را چگونه ارزیابی می کنید؟

برخی اشخاص فعالیت های خوبی دارند. اما به نظر من متأسفانه در کل از سنت های گذشته تقلید می کنند. یعنی ظاهر را خوب حفظ می کنند اما از روح قدیمی تصوف خبری نیست. این را برای ترکیه نمی گویم. چند سال پیش در ایران به سندج که محل زندگی کرده است رفته بودم. بیشتر مردم در ظاهر، قادری یا نقشبندی هستند؛ به خانقاه ها می روند؛ مراسم ذکر دارند؛ اما من اصلا گمان نمی کنم ذکر که می گویند تأثیر چندانی بر روحشان داشته باشد. محل مراسم را که ترک می کردند گویی از تقریبگاه خارج می شوند. حتی در خانقاهی دیدم که مانند سانس های سینما می گفتند «صبح برنامه قادریه را داریم و بعد از ظهر هم اگر تشریف بیاورید سانس نقشبندیه اجرا می شود.»

گفتید که مجددی های نقشبندی در بوسنی از امام ربانی و مکتوبات و رسائل دیگر و اطلاعی ندارند. نکته عجیب و تلخی است. نوعی گسست فرهنگی است. برای از بین بردن این وضع چه باید کرد؟ احتمالا ترجمه آثار به زبان مردم بومی باید یکی از راه حل ها باشد.

بله. در بوسنی تعداد اندکی هستند که عربی می دانند اما فارسی و ترکی را تقریباً هیچ کس نمی داند. تنها کارشان این است که پس از مراسم ذکر، چای و قهوه می نوشند و الهیه های شیخشان را قرائت می کنند.

فکرنمی کنید وضع ترکیه از این نظر بهتر باشد؛ البته آن هم به دلیل برخورداری از فرهنگ عثمانی در گذشته خود؟ ترجمه های عثمانی و ترکی «رشحات»، «مکتوبات» و برخی آثار عرفانی دیگر بین ترک ها موجود است.

بله، ترکیه به رغم آن همه تخریباتی که در فرهنگش صورت گرفت، از این نظر در وضعیت بسیار بهتری قرار دارد.

آثار کلاسیک اسلامی شرق به سفارش دولت ترجمه گردید. آثار مولانا، عطار و جامی توسط وزارت معارف ترکیه منتشر شد و این امر موجب جبران خلاء فرهنگی به وجود آمده گردید. من می خواهم به نکته ای اشاره کنم. وهابیت و سنت تصوف در بیشتر موارد رودرروی

هم فرارمی گیرند. من می خواهم از سلفی گری یعنی وهابیت هم به عنوان یک حرکت طریقتی یاد کنم. البته به لحاظ ساختاردراسشان شیخی ندارند. ما دربلغارستان بودیم و دیدیم که وهابیت درمنطقه ای ازاین کشوردرحال گسترش است. دولت بلغارستان نیزبرای اختلاف انداختن بین مسلمان ها، ازآنان حمایت می کند. ازسوی دیگری ماانیم حرکت عبدالعزیزدهلوی درهند وقتی با انگلیس درحال مبارزه بود، همکاری وهابیون را نیز به همراه داشت. یعنی صحبت ازنوعی مساعدت است. مثال های دیگری هم می توان دراین زمینه ذکرکرد. این نکته توجه ما را جلب می کند. برای نمونه می توان ازحرکت ابراهیم قرانی یاد کرد. او با رفت و آمد به مکه، مسلمانان مالزی را تحت تاثیرقراری دهد و حرکتی را علیه استعمارهلند شروع می کند. او با اندیشه های خود برمدرنیست های امروز آن جا تاثیرمی گذارد. ابراهیم قرانی یکی ازشیوخ قادری و نقشبندی است. بنابراین هم صوفیانی بوده اند که با وهابیون همکاری کرده اند و هم می توان ازصوفیانی یاد کرد که که برای مدرنیست ها نقش معلم را داشته اند. ارزیابی شما ازاین مطالب چیست؟

بله نمی توان همه اشخاص و حرکت ها را به طور کامل ازیکدیگرتفکیک کرد. برای مثال مرحوم حسن البنا بنیانگذارحرکت اخوان المسلمین است درحالی که یک صوفی بود. اولین جمله ای را که برای برنامه اخوان نوشت این بود: حرکت ما حرکتی سلفی و صوفیانه است. ببینید هم صوفی هم سلفی، هر دو باهم. بعد البته اخوان تغییرکرد و حرکتی شد درمقابل تصوف.

یا حرکت سنوسی درلیبی؛ که حرکتی ضد امپریالیستی درشمال آفریقا بود و درمقابل ایتالیایی ها قرارداداشت. این حرکت صوفیانه تا مناطق مرکزی آفریقا گسترش یافت و موجب پذیرش اسلام ازسوی مردم گردید. حرکتی بود که از جوانب علمی قابل اعتنایی برخورداربود. همه پیروانش حافظ قران بودند و هرکدامشان بایستی ده نهال درخت بکارند و به آن ها رسیدگی کنند. برای چاه هایی که دربیابان ها بود، دراویشی تعیین می شد تا نگذارند چاه ها بدون استفاده بمانند. درنقاط مشخصی ازصحرا زوایایی (خانقاه هایی) می ساختند.

منظورم این است که خدمات قابل توجهی ارائه می داده اند. مشاهده می فرمایید که تصوف تشکیل دهنده ساختاراین حرکت ازدینامیزی قابل اعتنا برخورداربوده است. حرکت مهدی، حرکت مریدگرایی، حرکت فرائضی، حرکت فسنوری و امثالهم از نمونه های دیگراست. شاید بتوان گفت این صوفیان بوده اند که درمیان ملت های مسلمان که ازسوی استکبارمورد بهره کشی قرارداشتند،

رستاخیزجدیدی را به وجود آوردند.

اما متأسفانه شاهد بوده ایم که برخی ازپیروان طریقت ها با استثمارگران و مستکبران وارد همکاری شده اند. بله قادری ها درالجزایر، سال ها مقابل فرانسویان مبارزه کردند. اما تیجانی ها چون با قادری ها خصومت داشتند به همکاری با فرانسویان پرداختند.

یک باراین را که ارزش های تصوفی چه تاثیرات مثبتی می تواند برزندگانی ترک ها داشته باشد، را موضوع رساله یکی ازدانشجوها قراردادیم. بحث بسیارمفصلی به میان آمد. مثلاً اصطلاح «انسان کامل» بین همه ما شناخته شده است. همه ما تلاش می کنیم انسان کامل و محمدی شویم. این چیزخوبی است. به نظرشما این مطلب اززاویه جهانی بیانگرچیست؟ مثلاً برای یک هندو بیانگرچیست؟ برای یک مسیحی چطور؟ دراین جا گویی با موضوعی فوق ادیان روبرویم. یعنی گویا چیزی فراترازایمان هم هست. این را روح اسلامیت می نامیم. این مهم است. یکی ازاعضای هیئت علمی دانشگاه ما شدیداً مخالف عرفان و تصوف بود. مثنوی را مطالعه کرد و بعد ازآن گفت: «مولانا آدمی است که با قران خوب آشنا بوده است.» گفت: «مثنوی خلاصه قران است.» شما فکرمی کنید تصوف برای نجات انسان امروز چه راه حلی ارائه می دهد؟

واژه تصوف یا عرفان دارای معانی گسترده ای است. ازعناصر فولکلوریک و فلسفی برخورداراست. طریقت هایی هستند که به شریعت پایبند مانده اند؛ و برخی ازآن ها هم به شریعت بی توجهند. ازاین رو اشتباه خواهد بود اگر تصوف را به مثابه یک مذهب مورد بررسی قراردهیم. اگر درتصوف چیزمفیدی برای انسان امروزوجود داشته باشد، بایستی به دقت درآن کنکاش کنیم. من معتقدم تصوف زمانی ارزشمند است که ازحقایق قران کریم و سنت نبوی سخن بگوید درغیراین صورت ارزشی نخواهد داشت.

بله درست است. مرجع اصلی باید قران و سنت باشد. مطلب دیگراین که نظرشما درباره روشنفکران مسلمان غربی چیست؟

کمی پیش ازاین درباره آن ها مطالبی بیان کردم. عده ای مسلمان سفید پوست هستند که ازفرهنگ خود فاصله نگرفته اند و مسلمان بودن را تبدیل به نوعی فلسفه کرده اند. این ها با مسلمانان دیگر مرادوات چندانی ندارند. متأسفانه درکشورهای اسلامی شیفتگی به غرب چنان افزایش یافته است که آثاراین قبیل مسلمانان پسندیده می شود.

استاد! درآسیای سده نوزدهم با حرکتی به نام «تجدید» مواجه بوده ایم. برای مثال وقتی به مناطقی مانند قازان و بخارا نگاه می کنیم با رهبرانی مانند کورساوی و مرجانی مواجه می

شویم که درعین حال شیوخ نقشبندی - مجددی بوده اند. اما چنین حرکت هایی یکی دو نسل بعد، از تصوف فاصله گرفته متمایل به سلفی گری می شوند. به نظرشما این عجیب نیست که بنیانگذاران آن ها صوفی بوده اند اما نسل های بعدی ازتصوف دورشده اند؟

برخی ازافراد فاصله گرفته اند، نه همه آن ها. مثلاً رضالدین فخرالدین نقشبندی بود. شیخ زین الله رسول اف هم که من درباره اش مقاله ای نوشته ام، نقشبندی بود.

آن مقاله به ترکی ترجمه شد.

نمی دانستم.

پروفیسور ادهم جیبجی اوغلو آن را ترجمه کرد و درقسمت پایانی کتابی که به نام «امام ربانی» منتشرکردیم قرارداد.

پس باید ازشما تشکرکنم.

اما برای ترجمه ازشما اجازه نگرفتم.

اشکالی ندارد. حالا اجازه می دهم. آن مقاله به روسی هم ترجمه شد. بعد ازآن هم یکی ازمسلمانان اوفا به من نامه ای نوشت و گفت: نوادگان زین الله رسول اف هنوز درقید حیاتند. سلسله نسب او به رغم فشار روس ها ادامه دارد. باید به آن جا رفت و تحقیق کرد.

به حسن کامل ازاساتید ما نیززمانی که به قازان رفته بود، برخی شجره نامه ها را نشان داده بودند. گویا سلسله مذکورادامه دارد. تعاریف گوناگونی ازتصوف ارائه شده است. تعریف شما ازتصوف چیست؟

من درحدی نیستم که تصوف را تعریف کنم اما به نظرم تصوف عین اسلام است. می توان گفت مجموعه ای از وسایل و روش هاست که براساس آن امکان عملی کردن آیات قران وجود دارد و با عمل به آموزه های آن می توانیم مانند حضرت محمد (ص) زندگی کنیم. طرائق الحقایق بعدد انفاس الخلائق (راه های رسیدن به حقیقت به عدد نفس های مخلوقات است).

آیا درمنطقه هند و پاکستان صوفیان و یا دانشگاهیانی صوفی را می شناسید؟

به جزعارف نوشاهی، نه، کسی را نمی شناسم. ابوالحسن ندوی هم بود.

بله اما او وفات یافته است. ضمن این که یک چهره دانشگاهی هم نبود.

شخصی به نام ابوالحسن زید فاروقی هم بود که درسال ۱۹۹۳ وفات یافت.

بله او دردهلی شیخ مجددی بود. با او آشنا بودم. درکراچی هم با شیخی به نام زوارحسین شاه آشنا شدم. کتاب های زیادی به اردو داشت. درافغانستان هم با چند مجددی، یعنی کسانی ازنسل امام ربانی آشنا شدم.

استاد! از مطالبی که بیان فرمودید به نام مجله تصوف ازشما بسیارتشکر می کنیم.